

تقدّس و قدرت در دوره صفویه (جایگاه قدسی پادشاهان صفوی)

ساسان طهماسبی / استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور / Sasantahmasbi@Pnu.ac.ir
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۱/۲۰ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۴/۱۵

چکیده

پادشاهان صفوی، از موقعیتی قدسی‌گونه برخوردار بودند. گفته می‌شد آن‌ها معصوم هستند و علم لدنی، اقبال خاص شاهی، توانایی انجام دادن معجزه و پیش‌گویی آینده را دارند. خانه شاه مقدس و محل بست بود. اشیایی که با شاه تماس داشتند، مقدس می‌شدند و قدرت شفابخشی داشتند.

شاه به سبب برخورداری از چنین موقعیتی، به خودش اجازه می‌داد تا احکام شریعت را نادیده بگیرد و مرتکب منکرات شود. مردم از نفرین شاه می‌ترسیدند. دست زدن به فرمان‌های شاه و نقاشی چهره او ممنوع بود. چنین باورهایی، از اعتقادات غالیانه قزلباش‌ها و موقعیت شاه در نزد عامه مردم سرچشمه می‌گرفت.

در این پژوهش عوامل، نتایج و نشانه‌های تقدس شاهان صفوی بررسی می‌گردد و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا بر منابع اصلی، اثبات می‌شود که شاهان صفوی از یک جایگاه قدسی‌گونه و متفاوت با اسلاف خود برخوردار بودند. کلیدواژه‌ها: شاهان صفوی، تقدس، قدرت، فره ایزدی.

مقدمه

پادشاهان ایران از همان آغاز، مدعی نوعی تقدس و توجیه دینی برای حاکمیت خود بودند. پادشاهان هخامنشی و ساسانی، مدعی بودند که برگزیده خدا (اهورا مزدا) هستند و این ادعا را در کتیبه‌های خود به تصویر می‌کشیدند و شاه، حلقه پادشاهی را از اهورا مزدا دریافت می‌کرد. شاه خودش را «ظل‌الله فی الارض» می‌دانست. علاوه بر آن، گفته می‌شد که شاه از فره ایزدی برخوردار است که وی را شایسته فرمان‌روایی می‌کرد و برای او نوعی تقدس به همراه می‌آورد.

شاه در مقابل این موهبت‌های الهی، موظف بود عدالت را برقرار سازد و از دین خدا و رعایای خود حمایت کند. در صورتی که در انجام دادن این مسئولیت‌ها قصور می‌کرد یا مرتکب ظلم و بی‌عدالتی می‌شد، فره ایزدی را از دست می‌داد و رعایا حق داشتند علیه او شورش کنند.

بعد از اسلام اوضاع تغییر کرد و تقدس واقعی، مختص پیامبر اسلام ﷺ و ائمه شیعه علیهم‌السلام شد، اما صاحبان قدرت به اشکال مختلف، سعی می‌کردند از ابزار دین برای توجیه حکومت خود و کسب مشروعیت استفاده کنند. امویان که با زور به قدرت رسیده بودند، غلبه و استیلای خود را نتیجه قضای الهی می‌دانستند. خلفای عباسی هم از سنت‌های ایرانی برای توجیه حاکمیت خود استفاده می‌کردند و آن را هدیه الهی می‌دانستند. در همین زمان، حاکمان ایرانی و غیرایرانی هم خودشان را «ظل‌الله فی الارض» می‌دانستند و مانند اسلاف باستانی خود، موظف بودند نظم و قانون را برقرار سازند و از دین اسلام حمایت کنند. البته مانند مردم عادی، آن‌ها نیز موظف بودند احکام شریعت را رعایت کنند و به آن پای‌بند باشند.

داشتن فره ایزدی و ادعاهای دینی برای فرمان‌روایان ایران، نوعی ابزار برای مشروعیت‌سازی بود، ولی این به منزله تقدس نبود و آن‌ها را به یک انسان مقدس تبدیل نمی‌کرد. آن‌ها در واقع انسان‌هایی معمولی بودند و در مقابل خدا و دین اسلام مسئولیت داشتند؛ ولی وقتی صفویه به قدرت رسیدند، تصویری جدید از پادشاه ارائه شد و مفهوم فره ایزدی و ظل‌اللهی کاملاً تغییر کرد.

تاکنون پژوهش‌های زیادی در مورد جنبه‌های مختلف دوره صفویه انجام شده است، ولی هیچ کدام به موقعیت قدسی‌گونه پادشاهان صفویه نپرداخته‌اند، در حالی که سؤالات پرشماری درباره این موضوع قابل طرح هستند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. علل، عوامل و نشانه‌های تقدس پادشاهان صفویه کدامند؟

۲. تقدس شاهان صفوی کدام نتایج سیاسی، اجتماعی و دینی را در پی داشت؟

این پژوهش، در پی آن است تا با گردآوری اطلاعات از منابع اصلی، به سؤالات فوق پاسخ دهد، هرچند به جهت ویژگی خاص تاریخ‌نگاری ایرانی، گردآوری اطلاعات کافی مشکل است؛ زیرا تاریخ‌نگاران ایرانی، کم‌تر آشکارا به این گونه مسائل اشاره می‌کنند. البته این نقیصه، به علت وجود سفرنامه‌های اروپاییان تا اندازه‌ای جبران می‌گردد. لذا ابتدا به مشاهدات ناظران اروپایی پرداخته می‌شود و سپس اطلاعات آن‌ها با اشارات پراکنده منابع ایرانی ترکیب می‌گردند تا به دیگر جنبه‌های این موضوع پرداخته شود.

مشاهدات ناظران اروپایی

ونیزی‌ها نخستین کسانی هستند که آشکارا به تقدس پادشاهان صفوی اشاره می‌کنند. ماریا آنجلو (Maria Angolello) در مورد شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۲۰ ق) می‌نویسد:

این شاه را به خصوص سپاهیان‌ش می‌پرستند و بسیاری از آنان، بی‌جوشن و زره می‌جنگند. از مردن در راه سرور خود خرسندند... دیگران او را پیغمبر می‌دانند، اما همین قدر مسلم است که همه معتقدند که او نخواهد مرد.

(سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱، ص ۳۴۴)

یک بازرگان گمنام ونیزی هم که شاهد این قضایا بود می‌نویسد:

نام خدا در سراسر ایران فراموش شده است و فقط نام اسماعیل را به خاطر سپرده‌اند و ایرانیان می‌گویند: «لا اله الا الله اسماعیل ولی الله». (همان،

ص ۴۵۶)

وینچنتو دالساندری (Vincentio Degl'Alessandri) پس از اشاره به بی‌کفایتی شاه‌طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) می‌نویسد:

هر چند انتظار می‌رود شاه مردی منفور باشد، عشق و احترام مردم به او باور کردنی نیست. مردم او را نه همچون شاه بلکه مانند خدا می‌پرستند. (همان، ص ۴۷۴)

میکله ممبره نیز می‌گوید: «صوفی‌ها، شاه‌طهماسب را پیامبر خود می‌دانند». (ممبره، ۱۳۹۳، ص ۳۰)

کمپفر می‌گوید:

شاه مقدس است. نوعی تقدس آمیخته با احترام که فطری شاه است و با تولد او همراهی و ملازمه دارد. (کمپفر، ۱۳۶۳، ص ۱۴)

آندره دولیه دلاند (Andre Daulier Delandes) می‌گوید:

تمام رعایای شاه از بزرگ و کوچک، در جلو او به خاک می‌افتادند و او را خدایی برای خود می‌شمردند. (دولیه دلاند، ۱۳۵۵، ص ۹)

پیترو دلاواله (Pierro Della Valle) با وجود علاقه‌اش به شاه‌عباس اول (۹۹۵-۱۰۳۸ق) می‌گوید:

چیزهایی به شاه‌عباس نسبت می‌دهند که فقط برازنده خداوند است و بس. (دلاواله، ۱۳۸۴، ص ۲۰)

مشاهدات ناظران اروپایی، به خوبی نشان می‌دهد که شاه در افکار عمومی رعایا - اعم از قزلباش‌ها و عامه مردم - موجودی مقدس به شمار می‌آمد و از نظر آن‌ها، این یک حقیقت بدیهی تلقی می‌شد. این باور، چنان پررنگ و جدی بود که از دید ناظران اروپایی که بعضی از آن‌ها فقط مدت کوتاهی در ایران اقامت داشتند و با زبان فارسی و ترکی بیگانه بودند، مخفی نماند و در نوشته‌های آن‌ها بازتاب داشته و آثار و نشانه‌های باور به این تقدس دیده می‌شد.

آثار و نشانه‌های تقدس شاهان صفوی

باور به تقدس شاه فقط در حد کلامی نبود، بلکه مردم عمیقاً معتقد بودند که شاه، انسان مقدسی است، به همین علت، توانایی‌هایی به او نسبت داده می‌شد که مختص پیامبران و ائمه علیهم‌السلام بود و شاه فراتر از آن، امتیازات و مصونیت‌هایی داشت که دین و جامعه برای هیچ کس دیگری قائل نمی‌شد؛ از جمله:

۱. معصومیت و علم لدنی

مردم ایران شاه را معصوم می‌دانستند و معتقد بودند که اخلاق و رفتار شاه هرچه باشد، مرتکب گناه نمی‌شود و هر تصمیمی بگیرد، بی‌عیب و نقص است. به عبارت دیگر، شاه نه اشتباه می‌کند و نه مرتکب گناه می‌شود (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۱۶۸). چنین شاه معصومی، صاحب عقل کل بود؛ کاردانی و تدبیر امور شاهنشاهی فطری او دانسته می‌شد؛ نیازی به تعلیم و آموزش نداشت و از لحاظ عقلی، برتر از همه خلائق دانسته می‌شد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷). صائب تبریزی در مدح شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) چنین می‌سراید:

دارد از علم لدنی بهره چون اجداد خویش پیش او طفل نوآموزی است عقل خرده دان
هر چه باید با خود آورده است ذات کاملش فارغ از کسب کمالات است چون قدوسیان
(صائب تبریزی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۶۵)

۲. انجام دادن معجزه و کارهای خارق‌العاده

اعتقاد بر این بود که شاه، می‌تواند کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهد و معجزه کند. تاریخ‌نگاران در مورد اغلب پادشاهان صفوی، به انجام دادن خوارق عادات اشاره کرده‌اند. (روملو، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۵۴۶؛ نویدی شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۶؛ اسکندربیک ترکمان، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۰۹۸)

گفته شده وقتی شاه اسماعیل در النگ شاه بلاغی بود و می‌خواست در وسط آن بیابان خشک چاه آب حفر کند، فوراً یک چشمه پر آب پدیدار شد (امینی هروی، ۱۳۸۳،

ص ۲۵۷). مردم حتی معتقد بودند که شاه، قدرت زنده کردن مردگان را دارد. (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱، ص ۴۷۴) در مورد شاه‌عباس اول در منابع، اشارات بیش‌تری به خوارق عادات وجود دارد. گفته می‌شد که شاه دارای چنان قدرت ماورایی است که حتی می‌تواند به قفل اشاره کند تا باز شود. (منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۴۲۴)

۳. پیش‌گویی آینده و دریافت الهامات غیبی

گفته می‌شد که شاه از طریق دریافت الهامات غیبی، می‌تواند آینده و آنچه را در شرف وقوع بود پیش‌گویی کند. شاه‌طهماسب ادعا کرد از طریق الهامات غیبی، از سوءقصدی که قرار بود به جان او بشود آگاهی یافت و آن را خنثی کرد. (عالم‌آرای شاه‌طهماسب، ۱۳۷۰، ص ۵۴) همو وقتی در جنگ جام (۹۳۵ق) در آستانه شکست بود، مدعی شد که الهامات غیبی به او وعده پیروزی دادند. (قباد بن خورشاه الحسینی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۹) نویسنده ریاض‌الفردوس، با تأکید بر این که مدام از شاه‌طهماسب خوارق عادت به ظهور می‌رسید می‌نویسد:

شاه در یک مورد به اطرافیان‌ش گفت: «امروز خبر خوشی از جانب هرات می‌آید و مولود عاقبت محمود به عرصه وجود خواهد آمد که چراغ این دودمان باشد.» در همان روز چاپار آمده، خبر ولادت باسعادت شاه گیتی‌ستان را آورد. (مسعود بن محمد میرک حسینی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۶)

اعتقاد بر این بود که شاه‌عباس اول، در موارد متعددی الهامات غیبی دریافت می‌کرد (اسکندریبیک ترکمان، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۳۶) که او را در موارد بسیاری مخصوصاً در هنگام جنگ یاری می‌دادند؛ زیرا به شاه الهام می‌شد که چه کار کند؛ دشمن را تعقیب کند یا نه (همان، ج ۳، ص ۹۳۷) یا این‌که از مخفیگاه دشمن آگاه شود. ملاجلال منجم، ذیل وقایع سال ۱۰۱۴ قمری می‌نویسد:

از کرامات شاه‌عباس این بود که وقتی به یک نیستان رسید، دستور داد آن‌جا را به آتش بکشند؛ زیرا معتقد بود سربازان عثمانی در آن‌جا هستند. چون

آن‌جا را آتش زدند، چند سرباز بیرون آمد و تعدادی هم در آن آتش سوختند. (منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۲۹۸)

شاه صفی نیز با الهامات غیبی از حمله اوزبک‌ها در سال ۱۰۴۳ قمری آگاهی یافت. (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵) همو با الهامات غیبی، به این نتیجه رسید که امام قلی خان سردار لایق خود را در سال ۱۰۴۱ قمری به قتل برساند تا به داد مظلومان برسد. (همان، ص ۱۴۷) البته کارهای عمرانی و سازنده شاه مانند ساختن سد برای شهر تبریز را هم نتیجه الهامات غیبی می‌دانند. (همان، ص ۱۸۴)

۴. اقبال شاهی

شاه از نوعی قدرت ماورایی برخوردار بود که به آن اقبال شاهی می‌گفتند. اقبال شاهی در هنگام جنگ، به خود او و سربازانش کمک می‌کرد. در منابع، بارها آمده است که به یمن اقبال شاهی، شهری فتح شد یا یک پیروزی به دست آمد و گاه فرمانده‌ای در میدان جنگ صرفاً با اتکا بر اقبال شاهی دست به حمله می‌زد و پیروز می‌شد. (منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۲۷۴؛ اسکندربیک ترکمان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۸۲). سپاه شاه، با توکل به اقبال شاهی، موفق شدند در فصل سرما، بدون برخورد با هیچ‌گونه مشکلی از رودخانه کر عبور کنند. (منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۵). نجات یافتن الله‌وردی‌خان از حادثه فرو ریختن کوه یخ در چابلق را هم نتیجه اقبال شاهی می‌دانند. (همان، ص ۲۴۳) اسکندر بیگ چنین می‌سراید: اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی یک قلعه ز نو کر تو رومی نگرفت (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۹۱۱)

انجام دادن طرح‌های عمرانی مانند انتقال آب کوهرنگ را هم به اقبال شاهی ارتباط می‌دهند. (همان، ص ۹۵۰) جالب این‌که وقتی در سال ۱۰۳۸ قمری دسته‌ای از صیادان تعدادی پرنده دریایی به نام طغون به دربار شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) آوردند، باعث تعجب همه درباریان شد، «زیرا که این چیزی هرگز کس ندیده و به اقبال بی‌زوال شاهنشاهی این قسم عجیبی از قوت به فعل آمده». (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۷۲)

۵. متبرک کردن اشیا و شفای بیماران

با وجود چنین اعتقاداتی، گفته می‌شد که اگر شاه به چیزی دست بزند، آن را مقدس و متبرک می‌کند. در واقع مردم معتقد بودند شاه دارای نیروهای ماورای طبیعی است و می‌تواند بیمارها را شفا دهد، لذا اشیایی که با بدن شاه تماس داشتند، دارای قدرت شفابخشی می‌شدند، زیرا نوری از بدن شاه ساطع می‌شود که قدرت شفابخشی دارد. بنابراین همه در صدد به دست آوردن اشیایی بودند که با شاه تماس داشتند. ممبره می‌گوید:

در زمان حضور در ایران، یک ترک از آناتولی به دربار شاه آمد و خواستار یکی از دستارهای شاه شد. آن ترک، شاه‌قلی خلیفه، یکی از بزرگان دربار شاه را واسطه کرد و او با مشکلات زیاد و با دادن یک اسب به شاه، آن شال را به دست آورد. هنگامی که آن ترک، پارچه را دید، دستانش را به آسمان بلند کرد، خدا را ستایش نمود و سپس سرش را خم کرد و گفت: شاه، شاه.

ممبره از او پرسید: «این پارچه برای چه خوب است؟» ترک گفت که پدری بیمار در خانه دارد که شاه را در خواب دیده و به این دلیل آن پارچه را برای خشنودی پدرش می‌خواست؛ زیرا او شفا می‌یابد. در همان زمان مرد دیگری از خراسان آمد و با اصرار زیاد، خواستار یکی از کفش‌های شاه می‌شود. او هم پس از یک ماه صرف وقت با واسطه قرار دادن شاه‌قلی خلیفه، توانست آن کفش را بگیرد. او کفش را در کتان قرار داد، صد بار آن را بوسید، بر روی چشم‌هایش گذاشت و خیلی خوشحال بود. به ممبره گفته شد که آن مرد با کفش‌های شاه زندگی‌اش را تأمین می‌کند، آن را به ترکمن‌ها نشان می‌دهد و آن‌ها از روی اخلاص به او پول می‌دهند و کسانی که مریضند، دنبال آن کفش می‌گردند و به او پول می‌دهند.

در همان زمان پسر ارشد قراخلیفه، یکی از بزرگان دربار، مریض شد. قراخلیفه یکی از غلامانش را به دربار شاه فرستاد و خواستار مقداری از آبی شد که شاه با آن دست‌هایش را می‌شست. مقدار کمی آب در یک تنگ نقره‌ای به آن پسر مریض دادند. او آب را نوشید تا درمان شود. آن آب را فقط به بزرگان می‌دادند. (ممبره، ۱۳۹۳، ص ۳۹-۴۰)

هرگاه شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق) می‌خواست به خانه یکی از بزرگان برود، صاحب‌خانه یک سینی نقل و شیرینی برای او می‌آورد، شاه یک نبات یا شیرینی برمی‌داشت و بقیه را زیر پای اسب خود می‌انداخت. در این هنگام مردم هجوم می‌آوردند و برای تبرک آن‌ها را جمع می‌کردند. (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸، ص ۷۸)

مردم عادی، بیماران خود را در جلو پای شاه به روی زمین می‌کشیدند و یا با یک فنجان آب در راه او می‌ایستادند و از او می‌خواستند انگشتان خود را در آن آب فرو کنند. آن‌گاه با صدای بلند اعلام می‌کردند که یقین دارند با این کار نیروی کافی برای درمان خود به دست آوردند (شاردن، ۱۳۴۹، ج ۸، ص ۱۴۸-۱۴۹). به گفته کمپفر، باور مردم به قدرت شفابخشی آبی که با دست شاه تماس برقرار می‌کرد، چنان بود که بسیاری از بیماران، شفای خود را در آب لگن شاه می‌جستند نه داروی داروخانه. (کمپفر، ۱۳۶۳، ص ۱۵)

نویسنده سفرنامه دون گارسیا (Don Garcia) نوشته که همسایه‌های او در اصفهان، یک زن و مردی جولاهی بودند. زن به سبب بیماری، چند روزی نمی‌توانست غذا بخورد. بنابراین وقتی شنید از خانه شاه برای سفیر مواد غذایی فرستاده شد، شوهرش را به خانه او فرستاد. او از خدمه خواهش کرد، مقداری از مربای خانه شاه را به او بدهند تا به زنش بدهد. مقداری مربا به او داده شد و جالب این‌که آن زن بعد از خوردن آن مربا بهبود یافت و از بستر بیماری برخاست (دی سیلوا فیگوئروا، ۱۳۶۳، ص ۳۵۹). ملاجلال منجم ذیل وقایع سال ۱۰۱۸ قمری ضمن بیان گردش شاه‌عباس و زنانش در خیابان چهارباغ اصفهان، در مورد کرامات شاه می‌نویسد:

... در این صحبت کرامات متعدد از نواب کلب آستان سر زد؛ از آن جمله، محمد مؤمن ولد میرزا عرب مقلد هروی که به شش‌سالگی از رفتار عاجز بود و پایش راست نمی‌شد، در این بزم با مادر خود به شرف سجده اشرف مشرف شد. نواب کلب آستان علی بدست مبارک خود پایش را کشید و دست مبارکش برو مالید و امر به رفتار کرد. پسر از بیم و ترس قدمی چند برداشت، بعد از آن رفتار خوب شد. (منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۳۶۱)

نویسنده خلاصه‌السير، شاه را شفاخانه عوام‌الناس می‌داند (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۹). به گفته دالساندری: «کسانی که دچار بیماری یا گرفتار شوند، آن قدر که به دعا از شاه یاری می‌جویند، از خدا یاری نمی‌طلبند. در راه شاه نذر و نیاز می‌کنند... خانواده‌ای خوش‌بخت است که بتواند قماش یا شالی از شاه بگیرد یا آبی که وی دست‌هایش را در آن شسته است داشته باشد. چنین آبی را دافع تب می‌دانند». (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱، ص ۴۷۴-۴۷۶)

۶. برآورده کردن آرزوها

شاه نه تنها شفا می‌داد، بلکه می‌توانست آرزوهای مردم را هم برآورده کند. در نتیجه به نوشته دلاواله، هرگاه کسی اراده یا آرزوی کاری می‌کرد، مانند زمانی که قصد سفر داشت، نمی‌گفت به خواست خدا، بلکه می‌گفت: «شاه عباس مراد ورسی» یعنی امید است که اراده شاه عباس چنین باشد. (دلاواله، ۱۳۸۴، ص ۲۰)

۷. معافیت و مصونیت در مقابل فرایض و احکام دینی

انسانی که از این درجه از تقدس برخوردار بود، در مقابل تکالیف شرعی وضعیتی متفاوت با مردم عادی داشت. به گفته سانسون (Sanson)، مردم معتقد بودند، شاه به عذاب دوزخ گرفتار نمی‌شود و اگر در امور مذهبی مرتکب خلاقی شود؛ نمی‌توان از او بازخواست کرد. بنابراین اگر در ماه رمضان روزه نگیرد یا شراب بنوشد، مرتکب گناهی نمی‌شود و از رعایت اصول و قوانین شرعی معاف است، چون پسر امام و از دودمان پیامبر اسلام ﷺ است. (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۳۶)

کمپفر ضمن تأکید بر این که شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۰۵۱ق) مرد دین‌داری است و تکالیف شرعی را انجام می‌دهد، می‌گوید: «اما او به عنوان جانشین پیامبر اسلام ﷺ حق دارد از حرمت مسکرات برای خود بکاهد». (کمپفر، ۱۳۶۳، ص ۶۹-۷۰)

در واقع نوشیدن شراب، یکی از مهم‌ترین موارد نقض شریعت توسط پادشاهان صفوی بود؛ زیرا در حالی که نوشیدن شراب در اسلام حرام است و در مواقعی نیز حکم تحریم شراب از سوی خود پادشاهان صفوی از جمله شاه طهماسب در سال ۹۳۹ قمری صادر می‌شد (روملو، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۲۱۳)، این پادشاهان در اغلب مواقع، در نوشیدن شراب افراط می‌کردند تا جایی که تاریخ‌نویسان درباری هم به آن اشاره می‌کنند. (بوداق منشی قزوینی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۸؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۴۴۱ / خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۶، ص ۷۷، ۷۹ و ۱۳۹)

شاه نه تنها خودش شراب می‌نوشید، بلکه می‌توانست به دیگران هم برای نوشیدن شراب مجوز شرعی بدهد. بنابراین، گفته می‌شد کسانی که شاه به آن‌ها دستور می‌دهد تا شراب بنوشند، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند. (دولیه دلاند، ۱۳۵۵، ص ۳۰؛ فیدالگو، ۱۳۵۷، ص ۵۶)

شاه عباس اول به عتابی تکلوشاعر، شراب تعارف کرد، اما او نپذیرفت. شاه از او خواست به حلال بودن شراب فتوا دهد و گرنه او را هدف تیر قرار می‌دهد. شاعر به ناچار چنین سرود:

ایام تو عید است در او روزه حرام بزم تو بهشت است در او باده حلال
(فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۴۳۹)

میر عقیل که شاعری مذهبی و دوست‌دار ائمه بود، وارد مجلس شاه عباس اول شد. شاه به او گفت: «شراب بخور!» شاعر گفت: «به سر علی علیه السلام نمی‌خورم.» شاه گفت: «به سر عزیز من که بخور». البته شاعر نپذیرفت و با خشم گفت: «من می‌گویم به سر علی علیه السلام که نمی‌خورم، می‌گوید به سر من که بخور!» شاه هم از مقاومت او خوش‌حال شد و او را معاف کرد. (نصراًبادی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۹۴)

شاه عباس به شاعری به نام شمس تیشی شیرازی اجازه داد تا میخانه‌ای در اصفهان برپا کند و داروغه هم حق نداشت برای او مانعی ایجاد کند. (همان، ص ۲۴۱)

به نوشته کروسینسکی، شاه سلطان حسین در ابتدای حکومت خود، نوشیدن شراب را منع کرد و در مورد آن به سخت‌گیری پرداخت، ولی مادر بزرگ او با کمک درباریان، شاه را فریب دادند و او را تشویق کردند شراب بنوشد. مادر بزرگ تمارض کرد و به شاه گفته شد که تنها درمان او نوشیدن شراب است. شاه برای او شراب تهیه کرد، ولی آن زن زیرک ابتدا از نوشیدن شراب امتناع کرد و گفت: چون شاه در این مورد معاف است، بنابراین ابتدا خود شاه باید آن را بچشد تا او نیز بتواند از آن بنوشد. او سپس شاه را خطاب قرار داد و گفت: شخصیت و قدرتی که به او داده شده است، او را فراتر از همه قوانین قرار می‌دهد و با نوشیدن شراب مرتکب گناه نمی‌شود. (The History of late revolutions of Persia, 1733, V.1, P. 74-75)

۸. سوگند به سر شاه

باور مردم به شاهان، به جایی رسید که چون صوفی‌ها می‌خواستند سوگند بخورند، می‌گفتند: «شاه باشی سی» یعنی: به سر شاه قسم (ممبره، ۱۳۹۳، ص ۴۰). به گفته تاورنیه (Tavernier)، قسم راست ایرانی‌ها که در درستی آن نمی‌شد تردید کرد، قسم به سر شاه است (تاورنیه، ۱۳۳۶، ص ۵۰۸). اهمیت و اعتبار سوگند به سر شاه، چنان بود که اگر کسی به خدا یا کلام او سوگند می‌خورد، آن‌قدر به حرف او اعتماد نمی‌کردند تا به این که بگوید به سر شاه قسم (دلاواله، ۱۳۸۴، ص ۲۰). این مسأله در منابع فارسی هم بازتاب یافته است. نگارنده عالم‌آرای شاه‌طهماسب، مکرر می‌گوید: به سر عزیز شاه قسم. (عالم‌آرای شاه‌طهماسب، ۱۳۷۰، ص ۶۷ و ۱۴۸)

۹. شاه محرم همه مردم

در زمینه امور خصوصی و خانوادگی دیگران هم شاه وضعیتی متفاوت داشت. در حالی که مردان ایرانی، به هیچ مرد نامحرمی اجازه نمی‌دادند، صورت زنان آن‌ها را ببینند، شاه هر وقت می‌خواست می‌توانست وارد حرم رعایای خود شود و گاه امرا، او را به بازدید از

حرم‌های خود دعوت می‌کردند. آن‌ها افتخار می‌کردند که شاه وارد حرم آن‌ها شود و استدلال آن‌ها چنین بود که شاه مقدس، معصوم و از قماش دیگری است و هرگز مرتکب عمل سوئی در حرم‌سرای آن‌ها نمی‌شود و در عوض، بهروزی و سعادت به همراه می‌آورد. (شاردن، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۱۴ / ج ۸، ص ۳۶۹)

۱۰. ترس از نفرین شاه

این امتیازات و قداست، نوعی تابو و البته ترس روحی نیز در ذهن مردم ایجاد می‌کرد. آن‌ها از نفرین شاه در هراس بودند و شایعات زیادی در مورد کسانی وجود داشت که به سبب نفرین شاه جان خود را از دست داده بودند. گفته می‌شد شاه‌عباس اول، شاعری به نام میرعبدالغنی تفریسی را به علت استغنائی که در مورد او سرود، نفرین کرد که به مرگ او انجامید. (نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۷۵). ملاجلال منجم، ذیل وقایع سال ۱۰۰۷ قمری و بحث از کرامات شاهی می‌گوید:

روزی شاه در منزل فرهادخان قرامانلو نشسته بود که مردی به نام شاوردی‌خان که سابقاً در خدمت شاه بود و از چشم او افتاده بود، از دور پدیدار شد و به سمت شاه آمد. شاه با دیدن او گفت: «این مرد بسیار به من دروغ گفت و حيله‌بازی‌ها کرد. حیرتی دارم که این مرد تا حال چرا زنده است...» هنوز نزدیک شصت گز به صفا محل نشستن شاه مانده بود که او دچار لرزه شد و مرد. (منجم یزدی، ۱۳۶۶، ص ۱۸۳-۱۸۴)

۱۱. سایر نشانه‌های تقدس شاه

در روز تولد شاه، به دور او طواف می‌کردند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸، ص ۷۷)؛ در مقابل شاه سجده می‌شد. (نصیری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹، ص ۳۱۲) و خانه شاه، مکانی مقدس بود و سنگ بزرگ سبز رنگی در ورودی آن وجود داشت که مقدس بود و

هیچ کس جرأت نمی‌کرد از آن عبور کند مگر این‌که آن آستانه را ببوسد (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱، ص ۴۷۴؛ شاردن، ۱۳۴۹، ج ۸، ص ۱۸۵). این خانه محل بست نشستن مجرمان بود و اگر کسی مجرمی را می‌کشت که به آن‌جا پناه آورده بود، کشته می‌شد. (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۹۶۴)

داشتن چنین باورهایی در مورد شاهان صفوی که در بیشتر موارد مخالف اصول شریعت بودند، نشان می‌دهد شاه در باور عامه مردم، از تمام امتیازات و توانایی‌های ماورایی مقدسان برخوردار بود و تجلی تمام‌عیار دین و باورهای دینی محسوب می‌شد.

ریشه‌ها و عوامل تقدس شاه

در این‌جا سؤال مهمی پیش می‌آید: پادشاهان صفوی چنین درجه‌ای از تقدس را چگونه به‌دست آوردند و چه عواملی باعث شد که آن‌ها بر خلاف اسلاف و اخلاف خود به انسان‌های مقدسی تبدیل شوند؟

در پاسخ به این دو سؤال، می‌توان علل و عوامل متعددی را مطرح کرد که هر کدام به نوعی در ایجاد تقدس برای شاه مؤثر بودند؛ از جمله:

۱. ادعای سیادت صفویه و ارتباط آن‌ها با ائمه علیهم‌السلام

باور بر این بود که اصل و نسب شاه، این تقدس فطری را برای او ایجاد کرده (کمپفر، ۱۳۶۳، ص ۱۴ / Jenkinson, P. 153)؛ زیرا شاهان صفوی مدعی بودند که از نسل امام موسی کاظم علیه‌السلام هستند و همیشه نیز ادعا می‌کردند که از سوی ائمه شیعه علیهم‌السلام هدایت و یاری می‌شوند.

شاه اسماعیل ادعا می‌کرد هنگامی که سرگرم محاصره قلعه گلستان بود، فرشته‌ای در خواب از وی خواست از محاصره آن قلعه دست بردارد و ساکنان آن را ببخشد (امینی هروی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹-۱۶۰). شاه طهماسب ادعا کرد در سال ۹۳۹ قمری امام علی علیه‌السلام را

در خواب دید و با آن حضرت در مورد این که آیا به جنگ اوزبک‌ها برود یا نه مشورت کرد. امام علیه السلام فرمودند که به جنگ اوزبک‌ها نرو و معلوم شد که باید به سمت غرب برود؛ زیرا خطر عثمانی‌ها جدی‌تر بود (خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۵-۱۱۶) ذیل وقایع سال ۹۷۲ قمری آمده است که شاه، امام زمان علیه السلام را در خواب دید و با ایشان گفت و گو کرد (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۶)؛ امام علیه السلام به شاه فرمودند تا مالیات تمغا را ببخشد که مبلغ آن سی هزار تومان بود. (بوداق منشی قزوینی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۵)

هر چند چنین ادعاهایی می‌توانست برای شاه احترام و امتیاز زیادی ایجاد کند، بی‌شک مسلماً هرگز نمی‌توانست برای او چنین تقدسی را به همراه بیاورد؛ زیرا تعداد زیادی از مردم نیز نسب سیادت داشتند؛ نسبی که برخلاف نسب ادعایی پادشاهان صفوی در مورد آن تردیدهای کم‌تری وجود داشت. در میان این سادات، افرادی از طبقات روحانی وجود داشتند که برخلاف پادشاهان صفوی که مرتکب انواع گناهان می‌شدند، انسان‌هایی پرهیزکار و مورد احترام مردم بودند، ولی هیچ کدام از آن‌ها چنین تقدسی به دست نیاوردند. بنابراین داشتن سیادت به تنهایی برای کسب تقدس کافی نبود.

۲. باورهای غالبانه قزلباش‌ها

قزلباش‌ها به سبب داشتن اعتقادات مذهبی غالبانه، برای نخستین بار چنین باورهایی را در مورد شاهان صفویه ایجاد کردند. آن‌ها مقهور شخصیت شاه اسماعیل شدند و حتی بعد از این که شاه در جنگ چالدران شکست خورد و افسانه شکست‌ناپذیری او زیر سؤال رفت، باز هم تغییر زیادی در اعتقادات آن‌ها به وجود نیامد. بی‌شک اوضاع ناگوار زندگی این قبایل پیش از قدرت‌گیری شاه اسماعیل و انتظار نومیدانه آن‌ها برای ظهور یک منجی، باعث شد تا شاه، که هر روز به یک پیروزی جدید دست می‌یافت و قزلباش‌ها را از فقر و فلاکت نجات می‌داد، به یک موجود فراانسانی تبدیل شود. باورهای مذهبی غالبانه قزلباش‌ها نیز بر نگرش آن‌ها به مقام و شخصیت شاه تأثیر گذاشت.

این باورهای غالبانه قزلباش‌ها، به ایرانی‌ها نیز منتقل شد. ساکنان بومی ایران که در وضعیتی متفاوت با قزلباش‌ها به سر می‌بردند و قاعدتاً هرگز شاه‌اسماعیل را منجی خود نمی‌دانستند، نیز در نهایت مانند قزلباش‌ها به تقدس شاهان صفوی اعتقاد یافتند. در مورد دلایل اعتقاد ایرانی‌ها به تقدس شاهان صفوی می‌توان گفت: مردم ایران پس از قبول مذهب تشیع، برای شاهان صفوی به عنوان رهبران مذهبی خود احترام زیادی قائل بودند و قاعدتاً نسب‌نامه ادعایی این شاهان نیز جایگاه خاصی برای آن‌ها ایجاد می‌کرد. البته این موقعیت مذهبی شاهان، برای مقدس کردن آن‌ها کافی نبود و بنابراین باید دلایل دیگری را نیز دخیل دانست.

۳. قدمت و خاصیت استبداد ایرانی

مردم ایران در طول تاریخ، مبهوت و مقهور استبداد فرمان‌روایان خود بوده‌اند و چون قزلباش‌ها تصویری قدسی‌گونه از شاه ارائه دادند، ایرانی‌ها که به لحاظ روحی آمادگی آن را داشتند، این باورها را پذیرفتند. در واقع باید گفت آن‌ها بیش از هر چیز، تحت تأثیر شوکت و قدرت شاهان قرار گرفته بودند. این نظر وقتی تأیید می‌شود که بدانیم چنین تقدسی فقط به شخص شاه اختصاص داشت نه به همه اعضای خانواده سلطنتی که آن‌ها نیز ادعای سیادت می‌کردند. در واقع شکوه و ابهت شاهی بود که او را بیش از هر چیز مقدس می‌کرد نه ادعاهای دینی‌اش. به عبارت دقیق‌تر، شاهان صفوی مقدس بودند، چون شاه بودند. البته تذکر این نکته ضروری است که به نظر می‌رسد ایرانی‌ها، به تدریج به این باور رسیدند که شاهان صفوی مقدس هستند و شاید بتوان گفت این باورها، از اواسط حکومت شاه‌طهماسب و زمانی که تشیع در ایران فراگیرتر شد، در میان مردم به تدریج به وجود آمد و پس از این که شاه‌عباس اول قدرت خود را تحکیم کرد و به معنای واقعی کلمه به یک پادشاه باشکوه تبدیل شد، تعداد چشم‌گیری از مردم که اکنون تحت تأثیر قدرت و شوکت شاه قرار گرفته بودند و البته به لحاظ مذهبی هم به او باور داشتند، شاه را انسانی مقدس می‌پنداشتند.

۴. تبلیغات و قوانین حکومتی

بعضی از قوانین، چنین باورها و تابوها را تشدید می‌کردند؛ برای نمونه، نقاشی کردن چهره شاه در حکم اهانت به مقام سلطنت بوده یک فرد هندی که چهره شاه را نقاشی کرده بود، به زندان افتاد و بقیه هندی‌های ساکن اصفهان، ناچار شدند غرامت سنگینی پرداخت کنند (کمپفر، ۱۳۶۳، ص ۵۷). اگر کسی با انگشت به شاه اشاره می‌کرد، دستش بریده می‌شد. یک تاجر عثمانی که شاه را به دوستش نشان داد، به چنین مجازاتی دچار شد. (تاورنیه، ۱۳۳۶، ص ۵۲۴-۵۲۵)

دست زدن به نامه‌های شاه، نشانه پستی و حتی بی‌شرمی و بی‌ادبی بود. در نتیجه، این نامه‌ها را در کیسه‌های گل‌دوزی شده قرار می‌دادند یا به نحو دیگری پنهان می‌کردند تا مبادا کسی آن‌ها را لمس کند. (شاردن، ۱۳۴۹، ج ۸، ص ۳۶۱)

نتایج و پیامدهای قدسی شدن قدرت

سؤال دیگری که پیش می‌آید، این است که نتیجه این ادعای تقدس چه بود و جایگاه قدسی پادشاهان صفوی، چه آثار و پیامدهای کوتاه‌مدت و درازمدتی در روند تحولات سیاسی ایران و ادبیات و اندیشه‌های سیاسی ایرانی‌ها داشت؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان به دو مسأله اشاره کرد:

۱. بقای دولت صفوی

نتیجه کوتاه این ادعاها و باورها، تحکیم موقعیت حکومت صفویه بود و می‌توان گفت یکی از دلایلی به شمار می‌آید که این امکان را به حکومت صفویه داد تا با وجود مشکلات زیاد، بیش از دو قرن در مقابل قدرت بزرگ عثمانی و همین‌طور در مقابل حملات مکرر اوزبک‌ها مقاومت کند.

۲. تحکیم استبداد در ایران

تحکیم استبداد در ایران، نتیجه دیرپای این تقدس‌سازی‌ها بود. شاردن (Chardin) می‌نویسد:

ایرانی‌ها نسبت به فرامین پادشاهان خود، فرمان‌برداری صمیمانه‌ای دارند که از ته دل برمی‌خیزد و شاید این اطاعت از هر ملت دیگری در روی زمین بیش‌تر باشد. (شاردن، ۱۳۴۹، ج ۸، ص ۱۴۴)

اعتقاد بر این بود که خدا مستقیماً از زبان سلطان سخن می‌گوید و دستورهای شاه، مافوق حق طبیعی است. (همان، ص ۱۵۸؛ خواجه اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۴)

اسکندریک در مورد نفاذ فرمان شاه‌عباس اول می‌نویسد:

اگر به پدری حکم قتل پسر می‌فرماید، همان لحظه مانند فرمان قضا و قدر به امضا می‌رسانید. (اسکندریک ترکمان، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۱۰۵)

به گفته سانسون، مردم فرمان شاه را در حکم احکام آسمانی می‌دانند و آن را مانند وحی منزل می‌پذیرند؛ در نتیجه، کسی که مورد خشم و غضب قرار گیرد، هر قدر هم بی‌گناه باشد، مردم او را به چشم یک جنایت‌کار بزرگ می‌دانند. مردم نمی‌توانند باور کنند که شاه ممکن است کسی را بدون دلیل محکوم نماید و بر او غضب کند. (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۱۶۹)

مردم احکام شاه را تالی احکام پیامبر بلکه مطاع‌تر می‌شمردند. (تاورنیه، ۱۳۳۶، ص ۵۰۷) در نتیجه، «چون و چرا کردن در مورد فرامین شاه، همانند اعتراض شیطان به خدا و عین کفر است؛ چون پادشاه، اعم از کافر و مسلمان برگزیده خدایند». (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳)

در نتیجه، به گفته شاردن، هیچ سلطانی در جهان به اندازه شاه ایران قادر مطلق نبود (شاردن، ۱۳۴۹، ج ۸، ص ۱۵۴-۱۵۵). جان و مال رعایا در دستان قدرتمند شاه قرار داشت (Herbert, 1928, P. 227). بدین ترتیب، باور به تقدس شاه در کنار نیروی شمشیر قزلباش‌ها، یکی از عوامل اصلی بقای دولت صفوی و تحکیم استبداد در ایران بود.

نتیجه

پادشاهان و فرمانروایان ایران، همواره با ادعای برخورداری از فره ایزدی و موقعیت ظل‌اللّٰهی، سعی داشتند نوعی جایگاه قدسی‌گونه برای خود ایجاد کنند. پیش از اسلام، این ادعاها از طرف مردم به میزان زیادی پذیرفته شده بود و بعد از اسلام، اگرچه اوضاع کاملاً تغییر کرد، باز هم پادشاهان و فرمانروایان همیشه وضعیتی متفاوت نزد مردم داشتند، که در این میان، موقعیت پادشاهان صفویه در تمام طول تاریخ ایران بی‌نظیر بود.

شاهان صفوی، موقعیتی فراتر از ظل‌اللّٰهی داشتند و ادعاهای قدسی‌گونه آن‌ها، تنها بر فره ایزدی استوار نبود؛ زیرا هر چند فره ایزدی برای شاه نوعی تقدس ایجاد می‌کرد، برای او مسئولیت‌ساز و محدودکننده نیز بود؛ در حالی که پادشاهان صفوی، آشکارا احکام شریعت را نقض می‌کردند و خودشان در مورد مسائل دینی تصمیم می‌گرفتند.

این موقعیت متفاوت شاهان صفوی را از یک طرف باید نتیجه ادعای سیادت خاندان صفویه و ارتباط آن‌ها با ائمه شیعه علیهم‌السلام دانست و از طرف دیگر، اعتقادات غالبانه قزلباش‌ها در مورد شاه اسماعیل و جانشینان او و انتقال آن باورها به مردم ایران، در ایجاد چنین تقدسی نقش داشتند.

از دو عامل یاد شده که بگذریم، باور به تقدس شاه بیش از هر چیز، از اعتقادات باستانی مردم ایران در مورد پادشاهان و جایگاه شاهان در ذهن و فکر آن‌ها سرچشمه می‌گرفت. نتیجه این باورها در کوتاه‌مدت، باعث بقای دولت صفوی و در درازمدت، عامل تحکیم استبداد ایرانی و ایجاد موقعیتی مستحکم برای پادشاه بود.

فهرست منابع

۱. اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
۲. امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهی، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۳. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۴. تاورنیه، ژان بپتیست، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، چاپ دوم، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید اصفهان، ۱۳۳۶.
۵. خواجه اصفهانی، محمد معصوم، خلاصة السیر، تهران: علمی، ۱۳۶۸.
۶. خورشاه بن قباد الحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه، به کوشش محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶.
۷. دلاواله، پیترو، سفرنامه، ترجمه شجاع الدین شفاء، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۸. دولیه دلاند، آندره، زیبایی‌های ایران، ترجمه محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب، ۱۳۵۵.
۹. روملو، حسن بیک، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
۱۰. سانسون، مارتین، سفرنامه، ترجمه تقی تفضلی، تهران: بونا، ۱۳۴۶.
۱۱. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱.
۱۲. سیلوا فیگوئروا، دون گارسیا، سفرنامه، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
۱۳. شاردن، ژان، سیاحتنامه، ج ۳ و ۸، ترجمه محمد عباسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹-۱۳۵۰.
۱۴. صائب تبریزی، دیوان، تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۵. عالم‌آرای شاه طهماسب، تصحیح ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
۱۶. عبدی بیگ شیرازی (نویدی)، تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹.
۱۷. فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنبی، تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین معانی، چاپ سوم، تهران: اقبال، ۱۳۶۳.
۱۸. فیدالگو، روی فریرا، گزارش سفیر پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، به اهتمام اوژن اوین، ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۱۹. کمپفر، انگلبرت، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.

۲۰. محمد میرک بن مسعود حسینی، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۵.
۲۱. مبره، میکله، سفرنامه (فرستاده‌ای به سوی فرمان‌روای صوفی ایران)، ترجمه ساسان طهماسبی، اصفهان: بهتا پژوهش، ۱۳۹۳.
۲۲. منجم یزدی، ملا جلال، تاریخ عباسی، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید، ۱۳۶۶.
۲۳. موسوی فندرسکی، سیدابوطالب، تحفه العالم، تصحیح رسول جعفریان، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
۲۴. نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی (تذکره الشعرا)، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۸.
۲۵. نصیری، زین‌العابدین، دستور شهریاران، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۳.
۲۶. وحید قزوینی، محمدطاهر، عباسنامه، به اهتمام ابراهیم دهگان، اراک: کتاب‌فروشی داودی، ۱۳۲۹.
27. Herbert, Thomas, **Travel in Persia** (1627-1629), ed. William Foster, London: Broadway House, 1928.
28. **The History of late revolutions of Persia** (Taken from the memoirs of father Krusinski), London, 1733.
29. Jenkinson, Anthony, **Early voyages and travels to Russia and Persia**, ed. Delmar Morgan and C. H. Coote, New York: Burt Franklin.